

شکوه شفی های قطبی



علی باقریان
داستان موسوی زاده

درباره نحوه شروع داستان هامباحث و تکنیک های مطرح کردنی زیادی وجود دارد، چراکه موضوعی مفصل و طولانی است؛ اما شاید خلاصه همه آن ها این بشود: هرطور دوست داشته باشید و تشخیص بدهید می توانید سطرهای اولیه داستانتان را بنویسید. اما اصل بحث همین است که آیا راه های بهتری وجود دارد، چطور می شود از بین گزینه های مختلف بهترین را تشخیص داد، استاندارد خاصی وجود دارد یا نه، راستش را بخواهید، گستردگی بحث از همین جاها شروع می شود، از همین سؤال های ساده که سؤال های دیگر را زنجیره وار به دنبال خودشان می کشند.

بگذارید اینجا چند روش را با هم بررسی کنیم، برای مثال، شروع ایستا در برابر شروع پویا و پرتحرک. شاید بار عاطفی کلمات این پیش داوری را ایجاد کنند که خب پویا و پرتحرک همیشه و همه جا از ایستایی بهتر و مثبت ترند. اما ممکن است فضای داستان شما سرد و بی روح باشد، دراین صورت، مسلما یک آستانه پرتحرک و پویا به وصله ای ناچور می ماند که با فضای اصلی و مرکزی داستان منافات خواهد داشت. در اینجا صحبت درباره هماهنگی و هارمونی است، صحبت درباره هدف متن است و آن چیزی که داستان شما قصد دارد به مخاطبش القا کند. درعین حال، این را هم باید در نظر گرفت که اگر داستان قرار است کوتاه باشد - و در این قالب ادبی اساسا کم گویی یکی از عناصر مهم است- جایی برای توصیف های ساکن و مطول و اضافی نیست. وقتی آستانه داستان را بشود به راحتی حذف کرد، یعنی در بودن یا نبودن آن آستانه باید شک کنید.

هوای پاییزی برگ ها زارد کرده بود. درخت ها، با شاخه های تیره، پشت پنجره خودنمایی می کردند. نور مرده روز اتاق را به سختی روشن کرده بود. مرتضی روی صندلی نشسته بود و داشت به چیزی فکر می کرد. پای چپش را با اضطراب حرکت می داد و مدام کاغذ مجاله نوی دستش را باز می کرد، می خواند و دوباره مجاله می کرد.

این را به عنوان یک آستانه برای داستانی که می خواهد قصه ای را تعریف کند در نظر بگیرید. اگر مرتضی مسئله ای داشته باشد که او را به موقعیتی نامتعادل کشانده است، گفتن از آب و هوا نامربوط می نماید، مخصوصا که بازی های نمادین با آب وهوا و ربط دادن آن به احوال روحی شخصیت ها روشی تقریبا منسوخ شده است.

مرتضی کاغذ مجاله را باز کرد، «من سند رو زدم به اسم حمید. تو هم ببین چه بلایی سرت می آرم!»، پای مرتضی از شدت اضطراب می لرزید. کاغذ را دو بار نوی ششش مجاله کرد. پیشانی اش عرق کرده بود. برای چندمین بار، شماره را گرفت، بوق بوق بوق.

شاید چنین شروعی برای وضعیت مرتضی نمایشی تر و دراماتیک تر باشد؛ درعین حال، با احوال درونی او بیشتر تطبیق کند. پراضطراب و پرتشن. در چنین وضعیتی، آستانه پویاتر تناسب بیشتری با حال وهوا و فضای داستان دارد. دراصل، چیزی که در نهایت باید سنجیده شود این است که فضای داستان به درستی و با هماهنگی تمام اجزای متن به مخاطب منتقل شود. احتمالا، کلمه «لحن»- که در یادداشت قبلی هم از آن صحبت شد- کلیدواژه خوبی برای چنین موقعیت هایی باشد. لحن متن نشان دهند ر رویکرد آن به موضوع است و در فضاسازی داستان و نحوه ارائه وقایع یک روایت نقشی تعیین کننده دارد.

معرفی کتاب

درباره کتاب «خیمه های عزا»

نگاهی جامعه شناختی به هیئت های مذهبی

خادم

هیئت های مذهبی یکی از اجتماعات مهم و ریشه دار در ایران هستند که کارکرد آن ها در برگزاری مراسمی مذهبی خلاصه نمی شود و گاه کارکرد های اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی هم دارند.

«خیمه های عزا»، با زیرعنوان «رویکردی انسان شناختی و جامعه شناختی به هیئت های عزاداری در ایران»، تلاشی است برای بررسی این اجتماعات از منظر جامعه شناسی و انسان شناسی.

جبار رحمانی، که این اثر به کوشش او گردآوری شده، در بخشی از مقدمه اش بر آن نوشته است: «هیئت های عزاداری یکی از پدیده های اجتماعی فراگیر در جامعه ایرانی است که با وجود گستردگی و فراوانی آن هنوز مطالعات کافی درباره آن انجام نگرفته و شناخت دقیقی از آن وجود ندارد. بر اساس برخی گزارش ها، حدود صد هزار هیئت در ایران وجود دارد که چهل هزار هیئت برنامه مستمر دارند. [...]»

هیئت، از منظر انسان شناسی و جامعه شناسی، یک صورت بندی جماعت های آیینی است که در دل جامعه شهری ایران و در آغاز تجربه تجدد و توسعه آن در بدنه جامعه ایرانی شکل گرفته است. مقصود از جماعت آیینی گروهی از افراد هستند که در شبکه ای از تعاملات به هم پیوسته برای برگزاری آیین های مذهبی با هم همراه می شوند. جماعت آیینی شکلی از جماعت واره ها هستند که در فضاها و لحظات تعلیق زندگی روزمره و عرفی و در بسترهای مذهبی و مناسبتی شکل می گیرند. مهم ترین ویژگی آن ها نوعی فاصله گیری تعمدی از نظم و سلسله مراتب و قواعد زندگی روزمره است. همه افراد در یک موقعیت نمادین برابر هم قرار می گیرند و خود را وقف ارزش های متعالی و مقدسات می کنند و فعالیت های دگرخواهانه و معطوف به ارزش های جمعی به حداکثر می رسد. غایت این جماعت های آیینی برگزاری مراسم مذهبی خاصی است که برای آن دین داران اهمیت کلیدی دارد. [...]

این کتاب در پنج بخش اصلی و یک بخش اصلی و یک بخش پایانی سامان دهی شده است. تلاش شده از مباحث نظری لازم برای مطالعات اجتماعات آیینی تا ایده جامعه هیئتی و نسبت هیئت با جامعه مدنی و تحولات تاریخی آن در ایران معاصر شروع کنیم تا در سایر بخش ها مسئله هیئت و اجتماعات آیینی را در رابطه با مؤلفه هایی مانند معنابخشی برای مؤمنان، زنانگی، هویت، رسانه ها و پاندمی ها و جامعه شبکه ای مورد بحث قرار دهیم.»

این اثر در مجموعه «کتاب های سرو» نشر «آرما» منتشر شده است. ناشر در توضیح و معرفی این مجموعه نوشته است: «کتاب های سرو مجموعه ای از پژوهش های فرهنگی اجتماعی در موضوع تشیع و شیعیان است. در این مجموعه، به تشیع به مثابه «دین زیسته» و از منظر دانش های اجتماعی (جامعه شناسی، انسان شناسی، ارتباطات و رسانه و مطالعات فرهنگی) پرداخته شده و مقولات و مسائل انضمامی مرتبط با این مذهب و وضعیت پیروانش در دنیای امروز بررسی و مطالعه شده است. به تبع تنوع این مقولات و مسائل، گستره موضوعی

کتاب هائیز وسیع است و مواردی چون مناسک و آیین های شیعی (عزاداری، زیارت، نذر، اعتکاف و غیره)، سازمان های رسمی شیعه (حوزه و روحانیت)، گفتمان های شیعی، زیست روزمره، فرهنگ مادی و معنوی شیعیان و موارد مشابه دیگر را شامل می شود.»

«خیمه های عزا، به کوشش جبار رحمانی، نشر آرما، ۵۲۰ صفحه، ۵۸۰ هزار تومان.

شهریار

اشنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۴ شماره ۱۷۷

۱۵

فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

ز بیم سپهبد^{۱۱} همه راستان

بدان کار گشتند هم داستان^{۱۲}

بدان محضر^{۱۳} از دها^{۱۴} ناگزیر

گوایی^{۱۵} نبشتند بر نا و پیر

همان که یکایک^{۱۶} از درگاه شاه

برآمد^{۱۷} خروشیدن دادخواه

ستم دیده را پیش او خواندند

بر نامدارانش^{۱۸} بنشانند

۱- سپهبد: سپه سالار، سردار. ۲- هم داستان: همراه، راضی. ۳- محضر: پیشگاه، آستان.

۴- از دها: مار بزرگ، صفی برای ضحاک که ماردوش بود. (همچنین، گفته اند که «ضحاک»

صورتی از «آژدهاک» است.) ۵- گوایی: گواهی. ۶- یکایک: ناگهان، پیاپی. ۷- برآمد: بلند

شد. ۸- نامداران: بزرگان، صاحب منصبان. ۹- مهتر: بزرگ، پیشوا. ۱۰- دژم: گرفته،

خشمگین. ۱۱- برگوی: گزارش کن، شرح بده.

مروری بر کتاب «یک جاسوس در میان دوستان»

جاسوسی که اعتماد همه را جلب می کرد



محسن موسوی زاده

مرور کتاب

در جهان مخفی و پر از اطلاعات و ضد اطلاعات، کمتر کسی را می توان یافت که هم زمان نقش دوست، دشمن، ناچی و خانن را بازی کرده باشد. هارولد آدریان راسل فیلی، مشهور به «کیم فیلی» (۱۹۱۲-۱۹۸۸)، چنین شخصی بود، مردی اهل بریتانیا که در قلب دستگاه اطلاعاتی این کشور جای داشت. اما برای اتحاد جماهیر شوروی جاسوسی می کرد. او یک مأمور دو جانبه زنده بود که چنان باهوش، ماهر و مرموز بازی می کرد که سازمان های اطلاعاتی غرب را دهه ها بی خبر و دست بسته نگه داشت.

کتاب «یک جاسوس در میان دوستان»، نوشته بن مک اینتایر، که نخستین بار در سال ۲۰۱۴ وارد بازار نشر شد، زندگی نامه ای مستند از این جاسوس کمونیست است. اما نه پژوهشی معمول، بلکه اثری روایت محور، تحلیلی و تکان دهنده که ابعاد روانی، سیاسی و ایدئولوژیک خیانت او را واکاوی می کند. مک اینتایر، که پیش تر با کتاب های تحلیلی اش درباره جنگ جهانی دوم و جنگ سرد شناخته شده بود، در این اثر، نگاهی عمیق دارد به مردی که تصمیم گرفت به بریتانیا خیانت کند. فیلی یکی از پنج عضو حلقه مشهور «جاسوسان کمبریج» بود، جوانانی از طبقه متوسط و بالاتر که در فضای فکری آکادمیک دهه ۱۹۳۰ انگلستان مجذوب کمونیسم شوروی شدند.

● چگونگی جذب شدن

کیم فیلی تحت تأثیر موریس داب (۱۹۰۰-۱۹۷۶)، اقتصاددان مارکسیست دانشگاه کمبریج، به مارکسیسم گرایش یافت. فیلی از داب پرسید که چگونه می تواند زندگی اش را به بهترین شکل وقف جنبش کمونیسم کند و استاد شاگرد را به سوی «کمیترن» (سازمان بین الملل کمونیستی) در پاریس رهنمون شد. مأمور کمیترن نیز او را به انجمن زیرزمینی کمونیست انترش معرفی کرد. فیلی، در سفرش به وین، شروع به همکاری با انجمن مخفی شبکه دانشم ها حزب چپ تندرو کرد و از سال ۱۹۳۳ رسماً همکاری با شوروی و «کاگ ب» را آغاز نمود.

صحنه آرای تمام این ماجرا فردی بود به نام آرنولد دویج (۱۹۰۳-۱۹۴۲) که رئیس نیروگیری برای سازمان اطلاعات شوروی در بریتانیا و ایده پرداز اصلی گروهی بود که بعدها به «حلقه جاسوسان کمبریج» مشهور شد. مأموریت دویج به کارگیری تندروترین دانشجویان در بهترین دانشگاه ها بود، دانشجویانی که احتمال داشت بعدها به مراتب بالای قدرت ارتقا یابند و توان نفوذ بیابند. او در جست و جوی جاسوس هایی ایدئولوژیک برای کار در درازمدت بود، مأموران خفته ای که قادر باشند به طور نامحسوس وارد هسته قدرت در بریتانیا شوند.

«مأمور خفته» کسی است که مدتی نسبتاً طولانی، بدون اینکه قصد مشارکت در عملیاتی فوری داشته باشد، در کشور یا سازمان هدف به انتظار دستور می ماند. سازمان اطلاعاتی شوروی سرگرم یک بازی طولانی بود و بذری می پاشید که ممکن بود سال ها بعد محصول دهد یا همیشه ناباور بماند. کیم فیلی همان نیرویی بود که دویج به دنبالش می گشت؛ جاه طلب، دارای ارتباطات گسترده، و متعهد به جنبش، بدون آنکه جلب توجه کند. فیلی، برخلاف دیگران، هرگز تمایلات تندروانه اش را

آشکار نمی کرد؛ و همین نقطه قوت او محسوب می شد. این گونه بود که این بریتانیایی جذب سازمان جاسوسی شوروی شد.

● جایگاه فیلی

اما آنچه کیم فیلی را از دیگر هم قطارانش متمایز می کند، نه در میزان اطلاعاتی که لو داد، بلکه در جایگاهی است که در ساختار امنیتی انگلستان به دست آورد، او تا بالاترین رده های «ام ای سیکس»، سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا، ارتقا یافت، به مأموریت هایی

ویژه در خاورمیانه و آمریکا رفت، و حتی نامزد ریاست کل این سازمان بود، او، طی این سال ها، بدون آنکه ردی برجای بگذارد، ده ها مأمور بریتانیایی و آمریکایی را به دام انداخت، نقشه عملیات های مخفی را به شوروی منتقل کرد، و اعتماد مقامات عالی رتبه را جلب نمود. او جاسوسی را، نه صرفاً حرفه ای اطلاعاتی، بلکه یک هنر می پنداشت.

بن مک اینتایر، در روایت این زندگی پر از دوگانگی، از سخنان همکاران، دوستان، بازماندگان قربانیان و البته خود فیلی استفاده

مردم به خاطر این لکنت -که گراهام گرین، دوست درام نویسش، آن را «بذله گویی سکنه دار» می نامید- منتظر کلمات او می ماندند.

سرمست کننده و گاهی مرگ بار انگلیسی، فیلی قادر بود چنان آسان محبت را در دیگران برانگیزاند که بیشتر افراد به هیچ روی متوجه نمی شدند دارند فریفته او می شوند.

مرد و زن، پیر و جوان، فقیر و غنی، همه، مفتونش می شدند. او، از زیر موهای آشفته اش، با چشمان آبی رنگ و ملایم خود به آنان می نگریست. آداب اجتماعی او فوق العاده بودند؛ همیشه در دعوت به نوشیدنی پیش قدم می شد، حال مادر بیمار طرف را می پرسید، و نام بچه های او را به خاطر داشت. دوست داشت بخندد، بنوشد، و با ارادت و کنجکاوی عمیق به سخنان دیگران گوش بسپارد. یکی از هم عصرانش نوشت، «او از آن دسته مردانی بود که دل ستایشگران را می رود، نمی شد او را فقط دوست داشت، ستایش کرد، یا با او موافق بود؛ او شمارا شایسته خود می کرد.» لکنت زبان گاه به گاه او، که نشانه ای جذاب از شکنندگی اش بود، به جذابیتش می افزود.

مردم به خاطر این لکنت -که گراهام گرین، دوست درام نویسش، آن را «بذله گویی سکنه دار» می نامید- منتظر کلمات او می ماندند.

«یک جاسوس در میان دوستان» کیم فیلی و خیانت بزرگ، نوشته بن مک اینتایر ترجمه علی هادی، نشر کتاب کوله پشتی، ۴۴۸ صفحه.

جنگ سرد را به خوبی منتقل می کند. همچنین، کارگردانی با تمرکز بر جزئیات روان شناختی شخصیت ها عمق بیشتری به داستان بخشیده است. در نهایت، «یک جاسوس در میان دوستان»، نه تنها یک داستان جاسوسی مهیج است، بلکه کاوشی عمیق در مفاهیم دوستی، خیانت، وفاداری و پیامدهای ویرانگر آن در زندگی افراد و روابط بین الملل محسوب می شود.

پس از فرار فیلی به شوروی در سال ۱۹۶۳، مسئول بازجویی از او می شود. بازی درخشان گای پیرس در نقش فیلی ابعاد شخصیتی پیچیده این جاسوس را به خوبی به تصویر می کشد.

از ویژگی های برجسته سریال می توان به فیلم نامه قوی و دیالوگ های هوشمندانه اشاره کرد که تنش و تعلیق موجود در دنیای جاسوسی

سریال «یک جاسوس در میان دوستان» (A Spy Among Friends) مینی سریالی در ژانر درام جاسوسی است که در سال ۲۰۲۳ منتشر شد و به سرعت مورد توجه قرار گرفت. این سریال، که براساس کتاب بن مک اینتایر ساخته شده، بر رابطه عمیق و پر فراز و نشیب فیلی با دوست و همکار قدیمی اش، نیکلاس الیوت، تمرکز دارد. الیوت، که نقشش را دیمین لوئیس ایفا می کند،

کرده و روایتی ارائه داده که، بیش از آنکه مستند تاریخی باشد، داستانی است با تعلیق های درونی، گره های روایی و شخصیت پردازی عمیق. فیلی، در این کتاب، نه هیولاست و نه قهرمان، بلکه انسانی است با تضادهای درونی شخصی، پیچیدگی های روانی، و آرمان هایی که با واقعیت های بی رحم جهان قدرت در تعارض قرار می گیرند.

همچنین، آنچه کتاب مک اینتایر را فراتر از یک زندگی نامه می برد، تمرکز هوشمندانه نویسنده بر مفهوم «اعتماد» است. کتاب نشان می دهد که اعتماد ابزار اصلی کار در دنیای اطلاعات است و مخدوش کردن آن ویرانگرتر از هر اسلحه ای عمل می کند. فیلی، نه تنها به دولت بریتانیا خیانت کرد، بلکه دوستان نزدیک خود، به ویژه همکاران آمریکایی اش، را نیز فریب داد. دردناک ترین بخش ماجرا شاید لحظه ای باشد که همکار و دوست نزدیک او، نیکلاس الیوت، سرانجام واقیت را درمی یابد، و تا آخرین لحظه حاضر نبود باور کند که رفیق وفادارش در تمام این سال ها داشته خیانت می کرده است.

کتاب، با روایتی نفس گیر، به فرار نهایی فیلی به مسکو می رسد. لحظه ای که او، در لباسی رسمی و با چمدانی کوچک، از بیروت به شوروی پناهنده شد، و پس از آن، باقی عمر خود را در آپارتمانی در مسکو، در انزوای سیاسی و با مرور خاطرات تلخ گذشته، سپری کرد. فیلی، در سال های پایانی، از زندگی ناامید شده بود، نه به این دلیل که به کمونیسم شک کرده بود، بلکه از آن رو که فهمیده بود ابزار بازی قدرت ها بوده است. یکی از باسخ های جالب او به اینکه چرا به این نوع عمل کرده و همه را فریفته و به همه خندیده است، این بود که «من همیشه در دو سطح عمل کرده ام، یک سطح شخصی و یک سطح سیاسی. زمانی که این دو سطح با هم به تعارض می رسیدند، من باید سیاست را در اولویت می گذاشتم. این تعارض می تواند بسیار دردناک باشد.»

